

گفتگو

- تویی؟
- + آره خودمم .
- اینجا چی می کنی؟
- + زندگی .
- زندگی ، این جا و اینجوری .
- + آره مگه زندگی چه جوریه؟
- تو آخه چرا باید اینجا باشی توی خیابون؟
- + توهم توی خیابونی ، همین جا جفت من .
- من؟
- + آره تو ، تو هم توی خیابونی .
- ولی من اینجا زندگی نمی کنم .
- + یعنی حالا که اینجا هستی مردی و مردگی می کنی؟
- نه ، نه ، نه ، من نه نه . . .
- + پس زنده ای و وقتی هم که زنده ای زندگی می کنی .
- ولی من خونه و زندگیم یه جایی دیگست .
- + یعنی یه جایه دیگه نفس می کشی و زندگی می کنی و اینجا که هستی مُردی ، یا هستی ولی نیستی و یا نیستی ولی هستی
- نه اینجور نیست ، من اینجا برای خرید اومدم ، کاری دارم که اومدم ، ولی زندگی نمی کنم .
- + یعنی اینجا که هستی مردگی می کنی و زندگی رو جای دیگه ای می کنی ، یا اینکه اینجا که هستی حضورت به زندگی ربطی نداره . یا آدم وقت برای خریدجایی هست ، چون پول خرج میکنه مردگی میکنه؟
- نه اینجوری نیست ، ببین می خواهم بگم، دوستِ خوب من ، تو با اون رفتار و کردار و آموزشی که دیدی حقت زندگی توی اینجا نیست .
- + ببینم حق من رو هم تو مشخص می کنی ، دوستی کهنه سر جاش ، ولی واقعان حق زیست من رو هم تو تعیین می کنی؟
- معلومه که نه ، ولی تو استحقاق بیشتر از این رو داری .
- + اوه ،،، حق دارم ، حق داری ، اینها چیه که میگی . حق خودم رو باید خودم مرزبندی کنم یا دیگران؟ اگر دیگران مرزبندی می کنن پس باید که برای همه حق را مشخص کنند . تازه تعریف خود کلمه حق هم مشکل داره .
- ببین اونی که چند قدم اون ورتر ایستاده و تا قبل از اینکه تو من رو ببینی با من حرف میزد ، حقش شاید از من هم بیشتر باشه ، چرا نمیری با اون این حرفها رو بزنی؟
- آخه من اون رو نمشناسم ، پس حرفی هم برای گفتن با اون ندارم .
- + پس تو تنها برای اون هایی که میشناسی تعیین حق می کنی ، یا دنبال حقشون هستی . ناشناس ها رو کار نداری . نکته خجالت می کشی با ناشناس هایی که وضع ظاهرشون مثل من حرف بزنی .
- نه ولی میلی هم ندارم که باهاشون حرف بزنم .
- + خجالت می کشی؟
- نه ولی نقطه مشترک نداریم .
- + نمی فهمم یعنی اون ادم دست نداره؟
- چرا دست داره .
- + پس نقطه مشترک دارید ، چون هم اون دست داره و هم تو .
- دست داشتن که نقطه مشترک نیست .
- + پا چی؟ پاهم نیست . یا اینکه منظور هم رو نمی فهمیم .
- میدونی نقطه مشترک یعنی ، خاطرات گذشته ، دوستی های گذشته و نظرات مشترک و . . .
- + تو باهاش حرف زدی که ببینی نظراتش چیه؟ و آیا نقطه مشترک دارید یا نه ، یا شاید هم یه جوریه قدیمها با هم آشنا بودید . حرف زدی؟ اگر نزدی پس چه جوریه میگی نظرات مشترک نداریم ، چه جوریه؟
- از ظاهرش ، از رفتارش از اون شیشه شراب توی دستش .
- + مگه تو خودت شراب نمی خوری . چند بار باهم عرق خوری کردیم یادت رفته ، باید حتمن توی خونه باشه یا توی یه رستوران یا کافه که مشروب خوری عیبی نداشته باشه آره؟
- نه ولی ولی . . . ببین آدم که همین جوریه نمیره با یه آدمی . . . صحبت کنه .
- + آدم بی سرو پا منظورته یا بی ارزش ، اینجا باید تکلیف خودمون رو با ارزش هم روشن کنیم . ارزش چیه .

- منم نمیدونم ارزش چیه ، ولی دلم نمی خواهد که با هر کسی صحبت کنم . این که حق من هست آره ، من این حق رو دارم که طرف صحبتیم رو خودم انتخاب کنم یا نه؟؟
- + آره ولی تا صحبت نکردی حق اظهار نظر رو هم نداری .
- ولی من اظهار نظر نکردم .
- + همین که حاضر نیستی صحبت کنی ، یعنی قبلش تصمیم گرفتی و تصمیم هم بر اساس نظر شخصی بوده .
- حالا بگو چرا؟ نمی خوام مثل گذشته باشی ، آره چرا ؟ چرا همه چی رو ول کردی و اومدی تو خیابون زندگی می کنی . چرا؟
- + که چی ؟، منظورت رو نمی فهمم .
- چی رو نمی فهمی ، زندگی مثل همه ، مثل همونی که بودی .
- + بدهکار به بانک ، قبض آب ، تلفن ، برق . مالیات برای راه رفتن و دیدن ، خوردن و نشستن ، دیدن و حتا برنامه های مزخرف تلویزیونی دیدن .
- همون نوع زندگی که وقتی بیشتر می دوی بیشتر اسیر می شی .
- همون زندگی که صبح میزنی از خونه بیرون شب که میای خونه جمع که میزنی سی صدتا دروغ گفتی و چهار صدتا دروغ شنیدی .
- همون زندگی که صبح کفش پا می کنی تابدوی بدوی بدوی ، تا پولی گیر بیاری بعد بری به چیزی باهات بخری ، اون جنس رو هم از هم اونی که پوستت رو کند تا به سکه توی کاست انداخته می خری .
- رفیق نیستم دیگه نیستم اینجا دنیا خیلی آروم تر اگر چه خیلی به ظاهر شلوغ تر . این شلوغی بمن ربطی نداره . این شلوغی و جنجال مال شماسست که فکر می کنی خیلی راحتیت .
- ببین تو این مدت چقدر و چند بار به ساعت نگاه کردی و من اصلا ساعت ندارم . نیاز هم ندارم .
- فکر می کنم تو به ساعت دیگه هم داشته باشی . چون حتی به ساعت پشت دست خودت هم ایمان نداری .
- مدتی سکوت برقرار بود ، خیابان پر بود از جمعیت و صدا ولی سکوت همچنان پابرجا بود . هر دو در فکر فرو رفته بودند و سکوت حکومت داشت ، تا اینکه . . .

خلاصه این بحث بجایی نمی رسه تو تورا خودت و منم تو این زندگی خودم .
 شادشدم که دیدمت و تو حاضر شدی چند دقیقه با من حرف بزنی ، نمیدونم تو بیشتر لذت بردی یا من . این برای من اصلن مهم نیست .
 نمیدونم تو وقتت رو تلف کردی یا من . برای من که فرقی نداره .
 نمیدونم تو دوست داری بری یا من خسته شدم ؟
 ای دوست قدیمی برو بکارت برس قبض برق و آب منتظرند . . .
 منم با این خیابون میدونم چه کار باید بکنم

رضا بایگان - المان - پانزدهم اگوست